

انقلاب اسلامی، کشمکش‌های سیاسی و شکاف‌های اجتماعی

تاریخ دریافت: ۸۱/۱۰/۴

تاریخ تأیید: ۸۱/۱۱/۲۵

دکتر علی اصغر داوودی*

پژوهش حاضر شکاف‌های اجتماعی‌ای که زمینه‌ساز پیدایش انقلاب گردیدند و متقابلاً تأثیر انقلاب بر وضعیت شکاف‌های اجتماعی طی دو دهه اخیر به ویژه شکاف‌های مذهبی، قومی - مذهبی، طبقاتی، ارزشی، جنسیت و نسلی را مورد کاوش قرار می‌دهد. مدعا این است که انقلاب از یک سو، فرآیند ادغام و یکپارچگی اجتماعی و ایدئولوژیک را تقویت و از بی‌ثباتی‌های حاد سیاسی جلوگیری کرد و از سوی دیگر، سبب پیدایش یا فعال‌تر شدن برخی شکاف‌های اجتماعی گردید. شکاف‌های سیاسی - اجتماعی موجود و ویژگی‌های نهفته در آنها همچنان احتمال وقوع کشمکش‌های شدید، خشونت‌آمیز و بی‌ثبات کننده را با خود دارند؛ از این رو اگر همبستگی‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مورد توجه قرار نگیرد، احتمال سربرآوردن کشمکش‌هایی از درون این شکاف‌ها وجود دارد.

واژه‌های کلیدی: انقلاب، جامعه، مذهب، قوم، طبقه.

مقدمه

بسیاری از نظریات تغییر اجتماعی بر این باورند که شکاف‌ها و پارگی‌های اجتماعی و سیاسی** نقش مهمی در بروز جنبش‌ها و انقلابات سیاسی - اجتماعی دارند. شکاف‌های اجتماعی منجر به

* عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد.

** Political and Social Cleavages.

گروه بندی‌های مختلف در عرصه سیاست و اجتماع می‌گردد. هر یک از این گروه‌ها دارای علایق و منافع خاصی هستند که از منابع قدرتی و مقاومتی خود جهت رسیدن به مقاصدشان استفاده می‌کنند. از آن جا که علایق و منافع این گروه‌ها همواره همسو نیست، بروز کشمکش و منازعه میان آنها به امری رایج تبدیل می‌شود. در صورتی که تعارضات و کشمکش‌های میان گروه‌ها و نیروهای مختلف موجود در عرصه سیاست یک جامعه شدت یابد، زمینه برای بروز انقلاب فراهم می‌گردد. از سوی دیگر، پیدایش هر انقلاب به عنوان یک دگرگونی مهم سیاسی و اجتماعی بر وضعیت شکاف‌ها و پارگی‌های موجود اثر گذاشته و سبب می‌شود تا برخی از شکاف‌های فعال، غیر فعال شده و یا بر عکس. گاهی اوقات ممکن است انقلابات به پر شدن شکاف‌ها یا تکوین شکاف‌های جدید منجر گردند. از آن جا که جامعه ایران در سال ۱۳۵۷ یک انقلاب پر دامنه سیاسی - مذهبی را تجربه کرد و در حال حاضر دارای شکاف‌ها و پارگی‌های متعددی است که بسیاری از آنها فعال بوده و عرصه سیاست را متأثر ساخته است، این سؤال مطرح می‌شود که شکاف‌های اجتماعی چه تأثیری در پیدایش انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ و متقابلاً این انقلاب چه تأثیری بر وضعیت و فعالیت شکاف‌های اجتماعی داشته است؟ در پاسخ به سؤال این فرضیه مطرح است که انقلاب اسلامی در عین حالی که متأثر از شکاف‌های قبل بوده، خود نیز بر فعالیت شکاف‌ها اثر گذاشته و برخی را فعال و برخی دیگر را غیر فعال کرده و حتی زمینه را برای تکوین برخی شکاف‌های جدید فراهم نموده است. برای تبیین این فرضیه ابتدا بحثی نظری درباره شکاف‌های اجتماعی مطرح می‌شود.

شکاف‌های اجتماعی و سیاسی

شکاف‌های اجتماعی به معیارها و مرزهایی دلالت دارند که گروه‌های مختلف اجتماعی را از یکدیگر جدا می‌سازند یا آنها را رویاروی یکدیگر قرار می‌دهند.^۱ به عبارتی، شکاف‌های اجتماعی بیانگر خطوط تمایز و تعارضی است که بر سر اعتقادات، منافع، جهت‌گیری‌ها و عملکرد گروه‌های مختلف فعال یا مؤثر در عرصه جامعه وجود دارد و بی‌گاه و بی‌گاه این گروه‌ها را به اشکال مختلف رویاروی یکدیگر قرار می‌دهد. شکاف‌های سیاسی در واقع جلوه‌های سیاسی تعارض‌ها و کشمکش‌هایی هستند که در عرصه‌های گوناگون زندگی اجتماعی بروز می‌یابند. بنابراین، شکاف‌های سیاسی بیانگر خطوط تمایز و تعارضی است که بر سر اعتقادات، منافع، جهت‌گیری‌ها و عملکرد گروه‌های مختلف فعال و مؤثر در عرصه سیاست وجود دارد و هر از چند گاه این گروه‌ها را به رویارویی با یکدیگر می‌کشاند. با چنین تعریفی، عرصه‌های مختلف غیر سیاسی مانند قومیت، طبقه، جنسیت و ... در کنار سیاست می‌توانند به عنوان خاستگاه شکاف‌های سیاسی تلقی شوند.

شکاف‌های اجتماعی به لحاظ میزان تأثیرگذاری بر زندگی سیاسی به فعال و غیر فعال تقسیم می‌شود. شکاف‌های اجتماعی فعال به شکاف‌هایی گفته می‌شود که بر پایه آنها آگاهی، سازماندهی و عمل سیاسی صورت گیرد.^۲ برخی از شکاف‌ها ممکن است در مقطعی فعال و در مقطعی غیر فعال شوند و بر عکس. نحوه گذار از وضعیت شکاف غیر فعال به وضعیت شکاف فعال متضمن فرآیندهای پیچیده‌ای است که معمولاً از آن در مبحث بسیج اجتماعی* بحث می‌شود.^۳ ورنون** شکاف‌های اجتماعی را به چهار دسته تقسیم می‌کند: ۱. شکاف‌های مرتبط با ساختار اجتماعی که بیانگر ناسازگاری در منافع اقتصادی و اجتماعی گروه‌های مختلف اجتماعی هستند، مانند شکاف‌های طبقاتی؛^۲ شکاف‌های صفتی*** که بیانگر تفاوت‌ها و ناسازگاری‌های مرتبط با هویت‌ها و موقعیت‌های اجتماعی گروه‌ها می‌باشند، مانند شکاف‌های نژادی، قومی و جنسیتی؛^۳ شکاف‌های ایستاری**** که بیانگر ناسازگاری در ایدئولوژی‌ها و عقاید گروه‌های مختلف اجتماعی هستند، مانند شکاف‌های ارزشی و ایدئولوژیک؛^۴ شکاف‌های رفتاری که بیانگر ناسازگاری در الگوی رفتار اجتماعی و سیاسی در میان افراد و گروه‌های مختلف اجتماعی هستند.^۴ در تقسیم بندی دیگری، شکاف‌ها به لحاظ سرچشمه‌های تکوینی به دو نوع ساختاری***** و تاریخی***** (تصادفی) تقسیم می‌گردد. شکاف‌های ساختاری به آن دسته از شکاف‌ها گفته می‌شود که به مقتضای برخی ویژگی‌های دگرگون‌ناپذیر و پایدار در جوامع انسانی شکل گرفته‌اند و همواره وجود دارند، نظیر شکاف‌های جنسیتی و سنی. شکاف‌های تاریخی، شکاف‌هایی هستند که حاصل سرنوشت تاریخی یک کشور بوده و ضرورت ساختاری ندارند، مانند شکاف‌های مذهبی و قومی. تحولات تاریخی در تکوین این شکاف‌ها نقش اصلی را دارند و به همین دلیل تنوعات بسیاری در نحوه شکل‌گیری آنها در جوامع گوناگون مشاهده می‌شود.^۵

به طور کلی، شکاف‌هایی که ناشی از اختلاف بر سر موضوعات هویتی، اعتقادی، ایدئولوژیک و اقتدار هستند، از آن جا که طرفین درگیر حفظ منافع و گاه موجودیت خود را در گرو حذف طرف دیگر می‌بینند، به احتمال زیاد به کشمکش‌های تخصصی و خشونت‌آمیز منجر خواهند شد. این نوع شکاف‌ها را می‌توان از لحاظ ماهیت شکاف‌های تخصصی***** نامید. در مقابل، شکاف‌هایی که بر سر موضوعات و اختلافات صنفی، حرفه‌ای، اقتصادی و نهادی هستند، از آن جا که طرفین درگیر امکان

* Social Mobilization.
 *** Trait Cleavages.
 ***** Structural.
 ***** Antagonistic.

** Vernon.
 ***** Atitude Cleavages.
 ***** Hist orical.

بیشتری برای تجمیع منافع و مصالحه می‌بینند به احتمال بیشتری به کشمکش‌های مسالمت‌آمیز و نهادمند منجر خواهد شد. این نوع شکاف‌ها را می‌توان شکاف‌های کارکردی* نامید.^۶

شکاف‌های اجتماعی و کشمکش‌های سیاسی

در علوم اجتماعی تعاریف متعددی از مفهوم کشمکش ارائه شده است. جامعه‌شناسان از معنای عام کشمکش اجتماعی سخن گفته‌اند و معمولاً آن را به معنای رویارویی کم و بیش خشونت‌آمیز افراد و گروه‌های اجتماعی بر سر ارزش‌ها، منابع و امتیازات تعریف کرده‌اند.^۷ یکی از فرهنگ‌های علوم اجتماعی آن را به معنای «تعارض آشکار و عدم توافق آمیخته با خشونت» تعریف کرده است و وضعیت کشمکش را وضعیتی می‌داند که در آن «هر یک از رقبا از وسایل گوناگون در جهت مجبور ساختن دیگری به تسلیم و ترک دعوا استفاده می‌کنند».^۸ مقصود ما از کشمکش سیاسی در این جا، هر نوع رویارویی آشکار، عمومی و نسبتاً بادوام - خواه خشونت‌آمیز و خواه مسالمت‌آمیز، خواه نامنظم و خواه منظم (نهادینه) - بین افراد و گروه‌ها بر سر منابع، قلمرو و نحوه اعمال قدرت سیاسی است که این رویارویی‌ها از حد توافق‌ها و مجادلات معمولی و موقتی میان کارگزاران سیاسی فراتر می‌روند و به صورت جبهه بندی‌ها و رویارویی‌های پایدارتری که حفظ یا تغییر وضع موجود را هدف قرار می‌دهند ظاهر می‌شوند؛ از این رو انقلاب یکی از شدیدترین نوع کشمکش‌ها که توأم با خشونت است محسوب می‌گردد.

با به کارگیری مفهوم شکاف‌های اجتماعی می‌توان از طریق شناسایی و طبقه بندی تمایزات و تعارضات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی موجود در درون هر جامعه سرچشمه‌های اصلی کشمکش‌های سیاسی را شناسایی کرد و سپس با مطالعه یکایک این سرچشمه‌ها و چگونگی فعال شدن آنها جریان‌های متعدد کشمکش‌ها یا فرآیندهای کلی آنها را مورد بررسی قرار داد. در عین حال می‌توان از طریق به کارگیری این مفهوم و متغیرها و شاخص‌های مرتبط با آن سرشت و ویژگی‌های جریان‌های کشمکش سیاسی و نیز فرآیندهای کلی این کشمکش‌ها را توضیح داد. لیپست** و رکان*** مفهوم شکاف‌های اجتماعی را برای کشف ریشه‌های کشمکش سیاسی و نظام‌های حزبی در جوامع اروپایی به کار برده‌اند.^۹ در هر صورت، مفهوم شکاف‌های اجتماعی این امکان را به ما می‌دهد که بدون آن که دچار پراکندگی و تعارض مفهومی شویم، سرچشمه‌های گوناگون کشمکش‌های سیاسی را در جامعه مورد نظر کشف و استخراج کنیم و آنها را مورد مطالعه قرار دهیم.

* Functional.

** Lipset.

*** Rokkan.

به کارگیری مفهوم شکاف اجتماعی این امکان را به ما می‌دهد تا از یک سو تأثیر تحولات و فرآیندهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را بر کشمکش‌های سیاسی توضیح دهیم و از سوی دیگر، از سطح جامعه ملی نیز فراتر رویم و عوامل بیرون از واحدهای ملی، یعنی عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی مؤثر بر کشمکش‌های سیاسی موجود در یک کشور را در تحلیل‌های خود بگنجانیم، بدون آن که تفاوت این سطوح از نظر تحلیلی برای ما مشکلی منطقی ایجاد کند؛ برای مثال هنگامی که در جامعه ایران از شکاف‌ها و کشمکش‌های قومی و ایدئولوژیک سخن می‌گوییم، ضمن این که خاستگاه‌های داخلی این کشمکش‌ها را در نظر داریم و نقش و تأثیر ساختارها و فرآیندهای داخلی را در ایجاد یا تشدید و فعال شدن این شکاف‌ها و کشمکش‌ها مورد بررسی قرار می‌دهیم، می‌توانیم بر اساس شواهدی که در دست داریم نقش و تأثیر عوامل و بازیگران خارجی نظیر موجودیت و موقعیت گروه‌های قومی مشابه در کشورهای همجوار و یا سیاست‌های کشورها و قدرت‌های دوردست‌تر را مورد توجه و بررسی قرار دهیم و سپس میزان تأثیر این عوامل را بر شکاف‌ها و کشمکش‌های قومی و ایدئولوژیک در جامعه مورد مطالعه در کنار تأثیر عوامل داخلی بررسی کنیم. در عین حال می‌توانیم با کاربرد مفهوم شکاف‌های اجتماعی از سطح ساختارها، فرآیندها و عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی فروتر آییم و تأثیر حوزه کنش‌های فردی را بر کشمکش‌های سیاسی مورد توجه قرار دهیم.^{۱۰}

شکاف‌های اجتماعی و انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی، همچون جنبش‌های پیشین اما در مقیاسی وسیع‌تر، نتیجه متراکم و فعال شدن همزمان شکاف‌های متعددی بود که یا از قبل وجود داشت یا در این دوره تشدید شد و یا این که محصول تحولات جدید روی داده در فاصله سال‌های دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بود. رژیم شاه که به دشواری و در نهایت با توسل به سرکوب و وسیع و خونین گروه‌های معارض موفق شده بود بر بحران‌های سیاسی سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ فایق آید، طی سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ به اجرای یک برنامه دگرگون‌سازی سریع اقتصادی و اجتماعی دست زد. این برنامه که عمدتاً شامل دگرگونی مناسبات ارضی سنتی در روستاها و پیشبرد رشد سریع صنعتی در شهرها بود، به شیوه‌ای اقتدارگرایانه و به تعبیر دقیق‌تر خودکامانه، به پیش برده شد. طی این دوره، هم خود برنامه مزبور و هم شیوه‌های اجرای آن از نظر بحث ما پیامدهای اجتماعی و اقتصادی متناقضی داشت؛ به این معنا که از یک سو، به تقویت برخی از زمینه‌ها، عوامل و فرایندهای همبستگی و ادغام اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کمک کرد و از سوی دیگر، موجبات تشدید برخی شکاف‌ها و گسست‌های اجتماعی،

فرهنگی و سیاسی را فراهم آورد.

دگرگونی‌های اقتصادی ناشی از این برنامه که به ویژه بعد از افزایش درآمدهای نفتی در دهه ۱۳۵۰ سرعت فوق‌العاده‌ای به خود گرفت، با گسترش روابط اقتصادی جدید (سرمایه‌داری) در سطح کشور و تعمیق پیوندهای اقتصادی میان مناطق مختلف کشور، اعم از شهرها و روستاها، بخشی از شکاف‌های اجتماعی و سیاسی موجود را از میان برد یا تخفیف داد. چنان که اجرای برنامه اصلاحات ارضی، شکاف دیرپای میان طبقات زمیندار و زارع (ارباب و رعیت) را تا حد زیادی پر کرد. همچنین با تضعیف یا محو طبقه زمینداران بزرگ، مراکز محلی قدرت بیش از پیش به سود دولت و بوروکراسی متمرکز آن تضعیف شد. در عین حال، با گسترش شهرنشینی، تسری آموزش و پرورش جدید و نفوذ دستگاه‌های اداری و نظامی جدید به مناطق مختلف کشور و تسری برخی ارزش‌ها و هنجارهای یکسان در روابط اجتماعی، بخشی از ناهمگونی‌های اجتماعی از میان رفت و خرده فرهنگ‌های قومی، مذهبی، محلی و حتی طبقاتی به ویژه در شهرهای بزرگ با یکدیگر درآمیختند و تمایزات میان آنها کمرنگ‌تر شد.^{۱۱}

با وجود این، در این دوره برخی از شکاف‌های اجتماعی و سیاسی تشدید شدند. نخست آن که این دوره با بروز تعارض شدید میان دستگاه مذهبی و حکومت آغاز گردید. در سال‌های بعد نیز ماهیت غیر مذهبی برنامه دگرگون‌سازی و حتی تعمد حکومت در ترویج مظاهر غیر مذهبی، شکاف میان این دو را روز به روز بیشتر کرد و به تدریج طیف فزاینده‌ای از نیروهای اجتماعی و سیاسی که نگران ارزش‌های مذهبی بودند در مقابل حکومت صف کشیدند؛ دوم آن که دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی این دوره با جا به جایی‌های وسیع اجتماعی و تشدید شکاف‌های طبقاتی به ویژه در شهرها همراه بود. مهاجرت وسیع روستاییان به شهرها، تسلط بیش از پیش دولت بر منابع و ارزش‌های اقتصادی و توزیع نابرابر این منابع و ارزش‌ها در سطح جامعه به تشدید شکاف‌های طبقاتی و بروز تعارضات طبقاتی انجامید، به ویژه در شهرهای بزرگ این شکاف‌ها آشکارتر بود. این وضع بعد از وقوع نابسامانی‌های اقتصادی در اواسط دهه ۱۳۵۰ که دولت را ناچار از اعمال فشار بیشتر بر طبقات متوسط و پایین می‌کرد، موجب صف‌آرایی این طبقات در برابر دولت شد؛ سوم آن که برنامه دگرگون‌سازی اقتصادی و اجتماعی همچنان برخی از مناطق کشور را هم از لحاظ اقتصادی و هم سیاسی در موقعیت حاشیه‌ای باقی گذاشت. این وضع شامل آن مناطقی نیز می‌شد که محل سکونت گروه‌های قومی - زبانی غیر فارس بود. در برخی از این مناطق ادامه نظارت‌های شدید نظامی و امنیتی، اگر چه در ظاهر تسلط دولت مرکزی بر آنها را تسهیل می‌ساخت، اما در باطن بر ادامه و تشدید بیگانگی‌های سیاسی آنها از مرکز افزود و زمینه‌های رشد گرایش‌های گریز از مرکز را در آنها

تقویت کرد؛ چهارم آن که برنامه دگرگون سازی با تداوم انسداد سیاسی و حاکمیت یک حکومت خودکامه همراه بود. حکومتی که تنها به یک دیدگاه و یک ایدئولوژی امکان ابراز وجود آزادانه می‌داد و آن نوعی نوگرایی خودکامانه بود که در شخص شاه خلاصه می‌شد. عدم تحمل و نفی دیگر دیدگاه‌ها و ایدئولوژی‌ها و سرکوب شدید نیروهای سیاسی مخالف و منتقد از سوی نظام حاکم شکاف سیاسی و ایدئولوژیک میان این دو راروز به روز عمیق‌تر و سرانجام غیر قابل عبور ساخت. نیروهای معارض از سال ۱۳۴۲ یکی پس از دیگری به سوی مواضع براندازانه و غالباً خشونت‌آمیز در مقابل حکومت کشیده شدند؛ پنجم این که برنامه دگرگون سازی با ادغام روز افزون ایران در بلوک سیاسی غرب و به ویژه با دنباله روی آشکار از سیاست‌های جهانی ایالات متحده همراه بود. این مسأله از سوی همه نیروهای سیاسی مخالف رژیم به عنوان وابستگی به امپریالیسم و صهیونیسم تلقی می‌شد و بر بیگانگی این نیروها با رژیم می‌افزود.^{۱۲}

بنابراین برنامه دگرگون سازی اقتصادی و اجتماعی دوره پهلوی که منجر به تعمیق روند وابستگی کشور شد، عوارض عدیده‌ای در بر داشت. عدم انفکاک ساختاری، کندی شکل‌گیری طبقات و لایه‌های اجتماعی، گستردگی طبقات میانی وابسته به بخش عظیم خدمات، رشد بی‌سابقه طبقه متوسط جدید در پرتو نظام آموزشی نسبتاً فراگیر، کندپویی پیدایش قشر سرمایه‌داری مولد، گسترش مهاجرت‌های داخلی و پیدایش اقشار وسیع حاشیه تولید، پیدایش ارتش ذخیره بیکاران ناشی از نرخ بالای رشد جمعیت، پیشی گرفتن روند شهرنشینی بر صنعت، فروپاشی ساختارهای سنتی، پیدایش لایه سرمایه‌داری وابسته به عنوان حافظ منافع سرمایه بین‌المللی و ... از جمله این عوارض هستند.^{۱۳} دولت پهلوی ضربات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی همه جانبه‌ای بر بلوک قدرت قدیم و کل طبقات ماقبل سرمایه‌داری و جامعه سنتی ایران وارد کرد و کار ویژه دولت مطلقه در تسهیل گذار ایران از یک وجه تولید به وجه تولید دیگر را به جا آورد. در نتیجه استیلای فکری، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی اشرافیت فکری و بازار به تدریج تضعیف شد. به طور کلی؛ این دولت با اعمال سیاست‌هایی از قبیل کنترل بر طبقات و نیروهای اجتماعی، تأمین نوعی استقلال نسبی برای خود، ایجاد نوعی تمرکز اداری و نظامی، ترویج سرمایه‌داری، تشویق بورژوازی جدید و انجام برخی اصلاحات در روابط تولید، جامعه سنتی و گروه‌ها و طبقات ماقبل سرمایه‌داری را تضعیف کرد و به این ترتیب بر صورت بندی فکری، اجتماعی و سنتی ماقبل سرمایه‌داری در ایران، ضربات سیاسی و فرهنگی عمده‌ای وارد آورد.^{۱۴}

سیمونیا آرایش نیروهای اجتماعی در آستانه انقلاب را چنین برآورد می‌کند: دوران مدرنیزاسیون بورژوازی در ایران چندان کوتاه بود که لایه‌های پایین شهرنشین و مهاجران روستایی پس از

اصلاحات ارضی فرصت نیافتند تا در دیگ نظام سرمایه‌داری تا سر حد مرگ بجوشند. آنها هرچند به لحاظ موقعیت اجتماعی و اقتصادی کارگر محسوب می‌شدند، اما از نظر اجتماعی و روان‌شناختی همچنان سنتی بودند. همین که سرمایه‌داری ایران به سمت سیستم سرمایه‌داری جهانی جلب شد و در معرض آثار منفی آن (تورم، قطبی شدن جامعه و...) قرار گرفت، روحیه سنت‌گرایی این نوپروولترها آشکارا با شرایط تاریخی جدید سر ناسازگاری گذاشت و در همین خاک بارور، انقلاب اسلامی شکل گرفت. بدین سان روند شتابان مدرن‌سازی بورژوازی در ایران که با شیوه‌های تروریستی سیاسی اجرا می‌شد، دست کم سه نوع واکنش را سبب شد: اول، واکنش لایه‌های قدیمی بورژوازی، خرده بورژوازی و روشنفکران بورژوا - دموکرات در برابر مدل‌های ارتجاعی انحصاری اشرافی رشد سرمایه‌داری؛ دوم، واکنش توده‌های مردم در برابر جنبه‌های منفی و استثمارگرانه و فرهنگی روان‌شناختی مدرن‌سازی سرمایه‌داری؛ سوم، واکنش محافل روحانی سنتی و نیمه سنتی.^{۱۵} در این میان، برخی دیگر از صاحب‌نظران نوعاً پیدایش طبقه متوسط جدید را برجسته می‌کنند که در اثر گسترش نظام آموزشی پدید آمده و در فضای سیاسی غیر نهادینه کشور، گرایش‌های نوسازانه آنها به صورت روزافزونی رادیکالیزه گردید. این طبقه شامل بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌هایی بودند که در مشاغل دولتی به کار گمارده شده بودند تا ضمن بالا بردن قابلیت‌های نظام، اتکای رژیم به نخبگان سنتی را کاهش دهند.^{۱۶}

در مجموع سیاست نوسازی دولت مطلقه پهلوی سه پیامد اصلی داشت که موتور اصلی انقلاب اسلامی را تشکیل می‌داد:

۱. تضعیف طبقات ماقبل سرمایه‌داری و جامعه سنتی؛
۲. ایجاد زمینه‌های ظهور جامعه توده‌ای از طریق اصلاحات اقتصادی، گسترش شهرنشینی، مهاجرت و...؛

۳. ایجاد شکاف‌های اجتماعی جدید و نیز تشدید فعالیت شکاف‌های اجتماعی خفته قبلی.

به این ترتیب تشدید همزمان شکاف‌های متعدد اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک به تدریج زمینه‌های شکل‌گیری یک ائتلاف وسیع ضد رژیم را فراهم کرد. این ائتلاف تحت رهبری دستگاه مذهبی که در مقایسه با دیگر نیروهای سیاسی از منابع شخصیتی، بسیج‌گری و مشروعیت بخشی بیشتری برخوردار بود طی دوره یک ساله اعتراضات خیابانی توده‌ای که معمولاً از سوی نیروهای رژیم به خشونت کشیده می‌شد، موجبات مشروعیت‌زدایی کامل رژیم سلطنتی و فروپاشی منابع اقتدار و سرکوب این رژیم را فراهم کرد و سرانجام باعث سرنگونی این رژیم و پیروزی انقلاب گردید.

انقلاب اسلامی و شکاف‌های اجتماعی

انقلاب اسلامی دگرگونی‌های عمده‌ای در اقتصاد، فرهنگ و سیاست ایران ایجاد کرد. مهم‌ترین نمود این دگرگونی‌ها را می‌توان در تکوین یا تشدید فعالیت شکاف‌های اجتماعی مشاهده کرد. با این که جامعه ایران از دیرباز یک جامعه با پارگی‌های متعدد اجتماعی بوده و همان طور که بحث شد، خود این پارگی‌ها و شکاف‌ها در پیدایش انقلاب اسلامی نقش داشت، اما ظهور انقلاب اسلامی با آرمان‌ها و شعارهای خود و نیز ایجاد یک فضای نسبتاً باز سیاسی و کاستن از فشارهای رژیم پیشین زمینه‌های لازم را برای طرح خواست‌ها و مطالبات از سوی گروه‌های مختلف اجتماعی فراهم ساخت. در عین حال، پیدایش یک رژیم شیعی با گرایش‌های ضد سرمایه‌داری حساسیت‌هایی را در میان برخی از اقشار جامعه برانگیخت و این امکان را فراهم ساخت تا گروه‌های مختلف ضمن استفاده از فضای باز بحث و گفت‌وگو بر میزان آگاهی‌های خود افزوده و امکان لازم برای سازمان یافتگی گروهی را کسب کنند. ضمن آن که انقلاب باعث تشدید فعالیت برخی از شکاف‌ها نظیر قومیت، جنسیت، مذهب و ... شد، زمینه لازم را نیز برای تکوین برخی از شکاف‌ها نظیر شکاف‌های ارزشی و فرهنگی فراهم کرد. در این جا تأثیر انقلاب بر شکاف‌های اجتماعی را به اختصار مورد بحث قرار می‌دهیم.

انقلاب و شکاف مذهب: با وقوع انقلاب اسلامی و به دنبال تلاش رهبران مذهبی برای ایجاد یک حکومت تمام عیار شیعی، طبعاً نقش مذهب و تمایزات مذهبی چه در ساختار و روابط قدرت و چه در معیارهای توزیع منابع و ارزش‌های اجتماعی و اقتصادی افزایش یافت. این موضوع زمینه تشدید شکاف‌های مذهبی و تبدیل آنها به عرصه کشمکش‌های سیاسی را فراهم کرد. بزرگ‌ترین اقلیت مذهبی ایران یعنی مسلمان‌های اهل سنت که معمولاً در منطقه حاشیه‌ای می‌زیستند و به گروه‌های قومی - زبانی اقلیت تعلق داشتند، در سال‌های اولیه پس از انقلاب بیشترین ناسازگاری و کشمکش را با دولت مرکزی داشتند. البته این کشمکش‌ها آنچنان با شکاف‌ها و تنش‌های قومی - زبانی و منطقه‌ای وایدئولوژیکی آمیخته بود که مشکل می‌توان سهم واقعی شکاف‌های مذهبی را در آنها تعیین کرد؛ گر چه نقش تشدیدکننده تمایزات و شکاف‌های مذهبی را در این تنش‌ها و درگیری‌ها نمی‌توان انکار کرد. البته رهبران سیاسی و مذهبی ایران طی سال‌های بعد از انقلاب بارها کوشیده‌اند با طرح مواضع و شعارهای وحدت‌گرایانه با اهل سنت از تشدید شکاف‌های سیاسی آنها با دولت مرکزی جلوگیری کنند، اما این تلاش‌ها نتوانسته است احساس زیر سلطه بودن گروه‌های سنی را در یک حکومت شیعی کاملاً از میان بردارد. در سال‌های اخیر می‌توان هم در میان سنی‌ها و هم شیعیان ایران رواج برخی عقاید و گرایش‌های افراطی را مشاهده کرد که می‌تواند زمینه‌های تعارض و برخورد

میان این دو را در آینده تقویت کند.

در مورد دیگر اقلیت‌های مذهبی نیز گر چه رویارویی آشکار و شدیدی بین آنها با حکومت اسلامی روی نداده است، اما حاکمیت قوانین اسلامی خواه ناخواه با ایجاد یا تشدید محدودیت‌های متعددی برای این اقلیت‌ها همراه بوده است. محدودتر شدن مراسم و فعالیت‌های آشکار مذهبی، معاشرت اجتماعی، فرصت‌های اشتغال، تحصیلات و ... برای آنها، این اقلیت‌ها را اصولاً به صورت گروه‌های ناراضی بالقوه در آورده است. گر چه نارضایتی‌های این اقلیت‌ها کمتر به صورت جمعی و آشکار ظاهر شده، اما در مقاطعی که امکان مخالفت‌های سیاسی عمومی وجود داشته، بخش‌هایی از این اقلیت‌ها از طریق همکاری با گروه‌های سیاسی منتقد یا مخالف نارضایتی‌های خود را بیان کرده‌اند. به علاوه، در موارد متعددی رهبران مذهبی این اقلیت‌ها از طریق نامه یا ملاقات حضوری با رهبران سیاسی و مذهبی جمهوری اسلامی در صدد تعدیل محدودیت‌های مزبور بر آمدند، اما از همه اینها مهم‌تر این که نارضایتی اقلیت‌های مذهبی در طی سال‌های پس از انقلاب در موارد زیادی از طریق عوامل خارجی بیان شده است. این عوامل خارجی در موارد متعددی دولت ایران را به فراهم کردن شرایط مناسب‌تر برای اقلیت‌های مذهبی توصیه کرده و در موارد زیادی نیز دولت ایران را به دلیل نحوه برخوردش با این اقلیت‌ها محکوم کرده‌اند.*

از سوی دیگر، با آن که انتظار می‌رفت با برقراری جمهوری اسلامی پس از انقلاب، شکاف بین دستگاه دینی و حکومت از میان برود، اما حکومت جدید نتوانست همه دستگاه دینی را با خود همراه سازد و بنابراین شکاف دین و دولت همچنان ادامه یافت و در سال‌های بعد حتی تشدید گردید. تداوم این شکاف ناشی از کثرت‌گرایی حاکم بر دستگاه شیعی بود که هر یک از مراجع تقلید استقلال عمل داشتند. بخش سنتی‌تر دستگاه دینی اصولاً اعتقادی به مداخله مستقیم روحانیون در امور سیاسی و برقراری حکومت اسلامی در دوره غیبت نداشت. فاصله این بخش با حکومت جدید پس از انقلاب زمانی بیشتر شد که از یک سو، دولت به اقدامات و سیاست‌هایی دست زد که بعضاً از نظر تفسیرهای سنتی، با احکام دین تباین کامل داشت و از سوی دیگر، این دولت نیز به نوبه خود به محدود کردن استقلال عمل دستگاه دینی به ویژه بخش ناراضی آن دست زد.

انقلاب و شکاف قومی: انقلاب اسلامی بر تشدید فعالیت شکاف قومی نیز تأثیر زیادی داشت. نابسامانی و در هم ریختگی اوضاع در سال‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب باعث شد تا گروه‌های

* نمونه بارز این مسأله را می‌توان در جریان دستگیری چند یهودی به جرم جاسوسی برای اسرائیل در شیراز و اعتراض کشورها و مجامع بین‌المللی به این دستگیری‌ها و نیز گزارش‌های سالانه سازمان‌های بین‌المللی در مورد حقوق بشر در ایران مشاهده کرد.

مختلف قومی که به دلیل سال‌ها تحمل فشار و بی‌عدالتی در رژیم سابق، خواهان دست‌یابی به عدالت اجتماعی بودند خواست‌ها و مطالبات متعدد سیاسی و اقتصادی خود را همچون سایر گروه‌های اجتماعی مطرح و برای برآورده ساختن آنها بر دولت‌های پس از انقلاب فشار وارد سازند. تضعیف نظارت دولت انقلابی بر مناطق پیرامونی که عمدتاً اقلیت‌های قومی در آن مناطق ساکن بودند، به گروه‌های سیاسی مختلف از جمله گروه‌های قوم‌گرا امکان فعالیت و یارگیری می‌داد. به علاوه، عوامل دیگری نیز به تشدید فعالیت شکاف قومی در مناطق پیرامونی کمک کرد. همان‌طور که گفته شد، اکثر اقلیت‌های قومی به اقلیت‌های مذهبی نیز تعلق داشتند و نگران این موضوع بودند که تبعیض‌های مذهبی نیز بر تبعیض‌های قومی پیشین افزوده شود.

در این دوره، برخی از گروه‌ها و جریان‌های سیاسی وایدئولوژیک غیر قومی که با دولت جدید مخالف بودند، به ویژه برخی گروه‌های چپ‌گرای مارکسیستی که خواهان سرنگونی حکومت جدید و تحقق آن چیزی بودند که خود آن را تکمیل انقلاب ناتمام می‌نامیدند و یا گروه‌های سیاسی که خواهان مشارکت بیشتر در اداره امور جامعه و دست‌یابی به سهم بیشتری در ساختار سیاسی جامعه بودند، فعالیت‌های خود را در این مناطق گسترش دادند و طرح خواست‌های قومی را محمل مناسبی برای فعالیت‌های خود دیدند. از سوی دیگر، برخی کشورهای خارجی که با توجه به شعارهای انقلابیون به ویژه بحث صدور انقلاب و نیز تهدیداتی که انقلاب برای منافع آنها به دنبال داشت سر سازگاری با انقلاب ایران داشتند و با حکومت جدید اختلاف‌هایی پیدا کردند، تشدید کشمکش‌های سیاسی بین اقلیت‌های قومی با حکومت جدید را به سود خود می‌دیدند و در تلاش بودند از این کشمکش‌ها به عنوان اهرم فشار علیه جمهوری اسلامی استفاده کنند. از این رو، هنوز یک هفته از سقوط رژیم شاه نگذشته بود که کردستان به صحنه درگیری‌های خونین میان گروه‌های یاد شده و نیروهای وفادار به دولت مرکزی تبدیل گردید. این وضعیت به درجات متفاوت در برخی دیگر از مناطق که محل سکونت اقلیت‌های قومی بود مانند ترکمن صحرا، خوزستان، بلوچستان و تا حدودی آذربایجان پدیدار شد.^{۱۷}

انقلاب و شکاف طبقه: انقلاب اسلامی تأثیر بسیار مهمی نیز در وضعیت طبقاتی جامعه ایران داشت. در جریان جنبش انقلابی و نیز سال‌های اولیه پس از انقلاب، اشتیاق طبقات متوسط و پایین برای باز توزیع ثروت به بهترین وجه، خود را در شعارهای آن زمان نشان می‌داد. شعارهای ضد سرمایه‌داری گروه‌های چپ‌گرا و شعارهای مستضعف‌گرایانه گروه‌های مذهبی و رهبران حکومت اسلامی نیز بر این اشتیاق دامن می‌زد. اما برنامه باز توزیع منابع اقتصادی از حد مصادره اموال

و دارایی‌های سرمایه‌داران فراری یا وابستگان به رژیم پیشین به نفع دولت، چندان فراتر نرفت. با وجود این، گرایش‌های پوپولیستی حکومت جدید و ضرورت بسیج سیاسی طبقات متوسط و پایین به منظور تحکیم این حکومت، دولت جدید را واداشت تا سطحی از درآمدهای عمومی را برای رفاه طبقات متوسط و پایین تأمین کند. این کار از طریق گسترش فرصت‌های شغلی در بخش‌های دولتی و بوروکراسی در حال گسترش به ویژه در نهادهای انقلابی، تضمین حداقلی از دستمزد و پرداخت یارانه‌های مصرفی صورت می‌گرفت. تداوم درآمدهای نسبتاً بالای نفتی در سال‌های اولیه پس از انقلاب و خودداری از سرمایه‌گذاری‌های اساسی دراز مدت، اجرای چنین سیاست‌هایی را ممکن می‌ساخت. آمار و ارقام نشان دهنده کاهش نابرابری توزیع در آمد و شکاف در آمدی در سه سال نخست پس از انقلاب است. شکاف درآمدی* کل کشور از ۰/۳۸۷ در سال ۱۳۵۶ به ۰/۳۲۷ و ۰/۳۲۴ در سال‌های ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ کاهش یافت. ضریب جینی** که یکی از مهم‌ترین شاخص‌های اندازه‌گیری نابرابری توزیع درآمد محسوب می‌شود از ۰/۵۳۰ در سال ۱۳۵۶ به ۰/۴۵۳ در سال ۱۳۶۲ کاهش یافت. ۱۸

درآمدهای نفتی دولت را قادر می‌ساخت که در دوره‌هایی که این درآمد بالا بود، با توسل به ساده‌ترین شکل باز توزیع، یعنی باز توزیع نیمه مستقیم و از طریق افزایش دستمزدها، پرداخت انواع یارانه‌ها و ارائه خدمات رایگان یا ارزان، بخشی از نیازهای فزاینده طبقات متوسط و پایین را هر چند به صورت نه چندان عادلانه، تأمین کند و همچنین از طریق اعطای انواع اعتبارات و امتیازات به تقویت اقتصادی طبقه بالا کمک کند. اما در دوره‌هایی که این درآمدها دچار کاهش می‌شد، توانایی دولت برای ایفای چنین نقشی فروکش می‌کرد. گرایش‌های پوپولیستی حکومت جدید و ضرورت بسیج سیاسی طبقات متوسط و پایین به منظور تحکیم این حکومت، به ویژه در دوران جنگ، دولت جدید را خواه ناخواه واداشت تا دست کم سطحی از درآمد و رفاه را برای طبقات متوسط و پایین تأمین کند. این کار از طریق گسترش فرصت‌های شغلی در بخش‌های دولتی و بوروکراسی در حال گسترش به ویژه در نهادهای انقلابی، تضمین حداقلی از دستمزد و پرداخت یارانه‌های مصرفی، صورت می‌گرفت. اما از اواسط دهه ۱۳۶۰ تداوم چنین سیاست‌هایی با مشکل مواجه شد. آشفته‌گی اوضاع اقتصادی ایران که در واقع از یک سال پیش از انقلاب آغاز شده بود، پس از

* شکاف درآمدی عبارت است از فاصله بین درآمدهای پایین‌ترین طبقات فقیر و بالاترین طبقات غنی جمعیت. هر چه این اختلاف و فاصله بیشتر باشد، میزان نابرابری در توزیع درآمدها نیز بیشتر است و بر عکس.

** Gini Coefficient.

پیروزی انقلاب نیز ادامه یافت و رکود فعالیت‌های اقتصادی در کلیه بخش‌ها را باعث گردید. در سال ۱۳۵۸ میزان تولید در صنایع بزرگ کشور ۲۶ درصد و در صنایع تولید موتور و توربین ۵۸ درصد و در صنایع ابزار فلزی ۵۳ درصد در مقایسه با سال قبل از انقلاب کاهش یافت. کاهش رغبت به سرمایه‌داری ناشی از جابه‌جایی عوامل و شرایط در سال ۱۳۵۸ به صورت ۸۴ درصد سقوط درخواست وام‌های بخش خصوصی از بانک‌های صنعتی کشور منعکس شده است. کل سرمایه‌گذاری‌ها بر اساس پروانه‌های بهره‌برداری از ۵۷/۶ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۶ به حدود ده میلیارد ریال در سال ۱۳۶۰ کاهش یافت. رشد بخش کشاورزی از ۵/۹ درصد در سال ۱۳۵۷ به ۳/۵ درصد در سال ۱۳۵۸ تقلیل یافت. ۱۹ فرار سرمایه‌ها و سرمایه‌داران از کشور از یک سو و تحریم‌های اقتصادی که پس از اشغال سفارت آمریکا بر ایران تحمیل شد از سوی دیگر، مشکلات عدیده‌ای همچون بیکاری، تورم و بالا رفتن قیمت مواد غذایی و اجاره مسکن را به دنبال داشت. آثار سوء اجتماعی و اقتصادی تورم به ویژه بر روی طبقات دارای درآمد ثابت، تشدید اختلافات طبقاتی را در پی داشت. به رغم آن که شکاف درآمدی و نابرابری توزیع درآمد در سال‌های اولیه انقلاب به دلیل فرار سرمایه‌داران و سیاست‌های حمایت‌گرانه دولت از طبقات پایین کاهش یافته بود، اما در شرایط آشفته‌ی اوضاع اقتصادی گروه‌های خاص به ویژه تجار و واردکنندگان و برخی از دست‌اندرکاران مراکز تهیه و توزیع با پیدا کردن امکانات دسترسی به ارز با نرخ رسمی به درآمدهای کلانی دست یافتند که مقدمات افزایش شکاف‌های درآمدی و ثروتی را در سال‌های پس از انقلاب فراهم ساخت.

انقلاب و شکاف ارزشی: انقلاب اسلامی ایران همانند هر انقلاب دیگری نظام ارزشی خاصی را در جامعه ایجاد کرد و زمینه را برای ایجاد یک شکاف ارزشی فراهم نمود. انگیزه‌های مردم برای انقلاب به طور کم و بیش پنهان اهداف و ارزش‌های آنها را شکل می‌داد و این اهداف نظام ارزشی جدید را پایه ریزی می‌کرد و عناصر مهم آن از بین رفتن بی‌عدالتی، نابرابری، استبداد، وابستگی به غرب، تمایل بیشتر به مذهب، ایثار و انسجام بود. در مقابل این نظام ارزشی، نظام ارزشی قدیمی، شاهانه یا فئودالی (که بسیار غیر عادلانه‌تر از نظام سرمایه‌داری بود) وجود داشت و ریشه‌های آن در جامعه و در همه اقشار کم و بیش قوی بود. عناصر اصلی این نظام را تمایل به برتری جویی، جاه‌طلبی و کسب منزلت از طریق نمایش ثروت و قدرت (استبداد)، مصرف‌گرایی (و لذا وابستگی به غرب)، فردگرایی و نیاز به تحرک و ارتقای فردی در جامعه تشکیل می‌داد که ریشه و علت اصلی همه آنها، نظام نابرابر جامعه و تفاوت طبقاتی زیاد بود. به این ترتیب، انقلاب باعث پیدایش و تشدید شکاف ارزشی در جامعه گردید و دو نظام ارزشی در مقابل هم قرار گرفت. مدافعان نظام ارزشی فئودالی قشر بالای

جامعه و تازه به دوران رسیده‌های شیفته غرب (خرده بورژوازی) و همچنین برخی از روحانیون داخل و خارج را در بر می‌گرفت و مدافعان نظام ارزشی انقلابی، بیشتر در بین شاگردان و پیروان امام و دانشجویان بودند. نظام ارزشی انقلابی توانسته بود با یک حرکت هنجاری بسیار منسجم، اکثریت جامعه را به خود جذب و یک پایگاه قوی مردمی کسب کند.^{۲۰} دو نظام ارزشی فوق در جریان بعد از انقلاب، به مقابله با یکدیگر پرداختند. گر چه پیروان نظام ارزشی انقلابی در سرنگونی شاه موفق شده بودند و خواسته‌هایشان را به هنجارهای فراگیر در بین مردم تبدیل کرده بودند، اما نظام ارزشی فئودالی نیز به آرامی در پی فرصت مقابله بود و هر یک ابزاری در اختیار داشتند. انقلابیون از ابزارهایی چون رسانه‌های گروهی، سازمان‌های دولتی، مذهب، روش‌های سنتی و مذهبی تأثیرگذار و پایگاه عظیم مردمی برخوردار بودند و این ابزار دست به دست هم داده و یک نیروی هنجاری عظیمی را به وجود آورده بود و انقلابیون با توسل به آن به راحتی به بسیاری از اهداف ارزشی خود دست یافتند. از آن به بعد ارزش‌ها به هنجار تبدیل شده بود؛ از این رو طولی نکشید که این تغییر ارزش‌ها در بیشتر زمینه‌ها به چشم می‌خورد و از این جا به بعد مردم در روش همچون گذشته برای نمایش ارزش‌ها با یکدیگر مسابقه‌ای را آغاز کردند، منتها این بار در جهت ارزش‌های یک نظام جدید و انقلابی.^{۲۱}

انقلاب و شکاف جنسیت: انقلاب اسلامی در تشدید فعالیت شکاف جنسیت در ایران تأثیر به‌سزایی داشته است. زنان ایران در دو مرحله پدیداری و نهادینه شدن انقلاب به ایفای نقش‌های گوناگون سیاسی برانگیخته شدند. آنها که در مرحله پدیداری و شکل‌گیری انقلاب با شیفتگی حضور یافتند، در مرحله نهادینه شدن انقلاب که با استقرار ضوابط جدید شروع شد، متوجه مسائل مرتبط با جنسیت خود شدند و به این باور رسیدند که نیروهای سنتی به لحاظ تأکید بر مبانی جنسیتی، ادامه حضور آنها را در امور تحمل نمی‌کنند. در مقابله با این عوامل بازدارنده که بخشی از حقوق مکتسبه زنان را مخدوش می‌ساخت، زنان معترض لب به اعتراض گشودند و در جریان تحولات سیاسی در مواضع مختلف قرار گرفتند. بدین ترتیب نیروی سیاسی زنان که تا پیش از شکل‌گیری انقلاب نهفته بود، از قوه به فعل درآمد.^{۲۲}

انقلاب اسلامی زنان سنت‌گرا را به صحنه‌های اجتماعی و سیاسی کشاند و به حضور آنان جنبه کاملاً شرعی بخشید و آنان با انگیزه ایفای تکلیف شرعی در صحنه‌های مختلف حاضر می‌شدند. این حضور در مسیر زمان تأثیر شگرفی بر مسأله ممنوعیت خروج زن از خانه بدون اجازه شوهر و انزوای او در چارچوب امور خانگی به جای گذاشت. در جریان انقلاب شاهد حضور امواج خروشان زنانی بودیم که تا پیش از آن، شرکت در اجتماعات را جزء وظایف خود نمی‌دانستند و در حصار غیر قابل نفوذ

خانواده، نیروهای بالقوه‌ای بودند که به راحتی در صحنه‌های اجتماعی جلب و جذب نمی‌شدند. این تکلیف شرعی سلطه بلامنازع ریاست خانواده را جداً متزلزل کرد و تا حدودی از میزان سلطه‌پذیری زنان سنت‌گرا کاسته شد. مردان سنت‌گرا نیز به تدریج زنان خود را از حضور در فضای سیاسی که بدان مکلف شده بودند منع نمی‌کردند. در کنار امواج خروشان زنان با حجاب که انقلاب را همراهی می‌کردند، گروه دیگری از زنان که بینش متفاوتی داشتند و از دوران پیش از انقلاب در امور اجتماعی و علمی مشارکت می‌کردند نیز در نهایت همدلی و همسویی حضور می‌یافتند. رفتار سیاسی این گروه و اصرار شیفتگی آنها بر همدلی با گروه اول گویای آن بود که زنان، انقلاب را محملی برای دست یابی به حقوق ضایع شده خود می‌دانستند و حتی با بعد عقیدتی آن سر ستیز نداشتند.^{۲۳}

رهبران مذهبی انقلاب که تا قبل از شروع نهضت انقلابی موافقت چندانی با حضور سیاسی زنان در صحنه نداشتند و حتی در سال ۱۳۴۲ پس از تصویب قانون اعطای حق رأی به زنان با آن به مخالفت برخاستند، برای دست یابی به اهداف انقلابی خود حضور زنان را لازم شمرده و به آن بعدی شرعی بخشیدند. امام خمینی در سخنرانی‌های خود در اوایل انقلاب همواره بر این امر تأکید داشت که خانم‌ها حق دارند در سیاست دخالت کنند و تکلیفشان این است.^{۲۴} زنان باید در سرنوشت خود دخالت داشته باشند و از حق رأی برخوردار باشند.^{۲۵} همان گونه که مردها باید در سیاست دخالت کنند و جامعه خودشان را حفظ کنند زن‌ها هم باید دخالت کنند.^{۲۶} خلاصه آن که واقعه مهمی که به دنبال انقلاب در زیست اجتماعی زنان ایران اتفاق افتاد این است که حضور زنان در جامعه مشروع شناخته شد و در نتیجه مطالبه مصادیق حضور، یعنی دست یابی به حقوق سیاسی و اجتماعی زنان به تبع این مشروعیت با مانع دینی مواجه نگردید.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، درباره مسأله زن و تلاش برای دفاع از حقوق زنان، فعالیت‌های گسترده‌ای در قالب گفتارها، نوشتارها، سمینارها، کنگره‌ها، عملکردها و برنامه ریزی‌ها و ... انجام پذیرفته است که این رویکرد در دفاع و حمایت و جانبداری از زنان در دو دهه پس از انقلاب با هیچ دوره‌ای از تاریخ ایران قابل قیاس نیست. اما مجموع این تلاش‌ها جهت واحدی نداشت. برخی از این تلاش‌ها در جهت تبیین جایگاه، قوام و منزلت زن، برخی دیگر در جهت احقاق حقوق زنان و اصلاح قوانین مربوط، دسته دیگر در جهت افزایش نقش زن در فرآیند توسعه و مشارکت سیاسی آنها صورت گرفته است.

در دوران پس از انقلاب، عمده تلاش زنان در جهت احقاق حقوق خود و اصلاح نظام حقوقی مردسالارانه بوده است. از دید آنها ابهام و نارسایی‌های موجود در قوانین مربوط به زن در ایران یکی از مشکلات جدی در این مسیر بوده است. قوانینی همچون قانون مربوط به ازدواج و طلاق، ارث،

حضانت فرزندان، قیمومیت، مجازات اسلامی و ... از دید آنها به شدت مردسالارانه است. به علاوه، زنان به موجب قوانین موجود از احراز پست‌های عالی سیاسی و نیز منصب قضاوت محروم هستند. افزایش زنان با سواد و تحصیل کرده، برنامه‌های آموزشی دولت در زمینه کاهش زاد و ولد، تغییر ایستار عمومی در مورد اشتغال زنان در خارج از خانه به دنبال سالم سازی محیط‌های کاری و افزایش شاغلان زن در مؤسسات دولتی و غیر دولتی، از جمله عواملی بوده که در فعال تر شدن شکاف جنسیت در ایران پس از انقلاب نقش داشته‌اند. به موازات فعال شدن شکاف جنسیت میزان مشارکت سیاسی زنان در سطوح مختلف افزایش چشمگیری یافته است.

انقلاب و شکاف نسلی: انقلاب اسلامی تأثیرات مهمی بر ساختار جمعیتی به جای گذاشت و زمینه را برای فعال شدن شکاف سنی و نسلی فراهم کرد. پس از پیروزی انقلاب، ایران بیشترین نرخ رشد جمعیت در طول تاریخ خود را شاهد بود، به گونه‌ای که در سال ۱۳۶۵ نرخ رشد جمعیت به ۳/۹۱ درصد رسید. ۲۷ در فاصله دو دهه پس از انقلاب جمعیت کشور تقریباً دو برابر شد. عمده‌ترین دلیل این سیر صعودی، رها شدن تمام برنامه‌های تنظیم خانواده و حتی تلاش‌های تبلیغاتی بخشی از نیروهای مذهبی برای افزایش جمعیت و لزوم افزایش روزافزون شمار مسلمانان در برابر کفار بود. بسیاری از علما روش‌های پیشگیری از بارداری را جایز نمی‌دانستند. نگرانی پدر و مادر از داشتن فرزند بسیار را نشانه ضعف ایمان و سستی اعتقاد آنان به روزی رساندن خداوند قلمداد می‌کردند. ۲۸ عامل مهم دیگر، اعطای امتیازات اقتصادی بسیار قابل توجه از جمله مسکن، زمین و ... به خانواده‌های پر جمعیت توسط دولت و نهادهای انقلابی بود. بدیهی است نقش مسکن در اقتصاد خانوار به قدری مهم و اساسی است که خانواده را برای داشتن فرزندان بیشتر به منظور حصول آن ترغیب می‌کند. نظام سهمیه بندی کالاهای اساسی و پرداخت یارانه نیز در تشدید این وضع سهم درخوری داشت. البته در کنار این عوامل جنگ نیز در افزایش زاد و ولد نقش به سزایی داشت. افزایش جمعیت از یک سو، فشارهای شدیدی بر منابع و ساختارهای اقتصادی وارد ساخت و تنگناها و کمبودهای محسوسی در تمامی عرصه‌ها ایجاد کرد، و از سوی دیگر، باعث افزایش جمعیت جوان در سال‌های بعد از انقلاب و فعال شدن شکاف سنی و نسلی گردید.

وقتی به یک باره جمعیت یک کشور فزونی یافته و افراد با سنین پایین اکثریت جامعه را تشکیل دادند، در واقع یک نسل جدید ظهور یافته است. اصطلاحاً انقلاب جمعیتی به مفهوم واقعی آن رخ می‌دهد. از جمله آثار این انقلاب، گسست بین نسل‌هاست. رشد یکباره یک نسل اجازه نمی‌دهد تا در یک فرآیند آرام و طبیعی ارزش‌های گذشته با نسل جدید پیوندی منطقی یابند. تاریخ بیست سال

گذشته به ناگهان برای نسل غالب چیزی غریب و نامأنوس به حساب می‌آید که با افتخارات گذشته نزدیک هیچ احساس عاطفی نمی‌یابد. به علت اکثریت یافتن یکباره نسل نو، تعارض با نسل گذشته و حاکمیت متعلق به آن نسل خودنمایی می‌کند. در کنار این تحول جمعیتی، نسل نو با نگاه نو به دنیای خود، آینده‌ای با برداشت‌ها و ارزش‌های مخصوص خود را طلب می‌کند و زندگی را با سطح معینی از رفاه پی‌جویی می‌نماید. شغل خواهی در کنار عمل به ارزش‌های خاص نسلی، مشارکت‌جویی و تمایل به تعیین سرنوشت و شرکت در فعالیت‌های اجتماعی و بروز رفتارهای فرهنگی با هنجارهای جدید، به علاوه، موارد متعدد دیگر ناشی از اکثریت یافتن یک نسل نو به عنوان یک مجموعه در هم تنیده با رفتارهایی غیر قابل پیش‌بینی و دسته‌جمعی را آفریده و به عنوان چالشی جدید برای حاکمیت سیاسی این‌گونه جوامع به شمار می‌رود.^{۲۹}

نتیجه و راهکارها

آن‌گونه که در بالا آمد، انقلاب اسلامی ایران از یک سو، سبب پیدایش و نیز فعال‌تر شدن برخی از شکاف‌های اجتماعی گردید و از سوی دیگر، فرآیند ادغام و یکپارچگی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک را تقویت کرد. بسیج توده‌ای آن هم بر اساس آموزه‌های مذهبی و استفاده از انواع وسایل ارتباط جمعی موجبات افزایش یکپارچگی در فرهنگ و زبان سیاسی را چه در سطح فرهنگ حاکمیت و چه در سطح فرهنگ مخالف، فراهم کرد. گسترش بیش از پیش بوروکراسی دولتی و نهادهای جدید بر آمده از انقلاب در نقاط دور افتاده کشور و تشدید کنترل و مداخله دولت در عرصه اقتصاد و اجرای سیاست‌های پوپولیستی در سال‌های پس از انقلاب، موجب گسترش بیش از پیش نهادها و رویه‌های مشارکت سیاسی و به نوبه خود یکپارچگی بیشتری در رفتارهای سیاسی - چه در میان نخبگان و چه در سطح توده‌ها - شد و گروه‌ها، اقشار و طبقات مختلف را بیش از پیش به یکدیگر پیوند داد. گر چه این ادغام و همبستگی تا حدودی از گسترش و تداوم بی‌ثباتی‌های سیاسی حاد جلوگیری کرد، اما سطح خشونت سیاسی را کاهش نداد. هنوز نمی‌توان با اطمینان از پیشرفت بی‌دغدغه و سریع در فرآیند گذار به تقلیل سطح خشونت و بی‌ثباتی دست کم در آینده نزدیک سخن گفت. شکاف‌های اجتماعی - سیاسی موجود و ویژگی‌های نهفته در آنها همچنان احتمال وقوع کشمکش‌های شدید و خشونت‌آمیز و بی‌ثبات‌کننده را با خود دارند. احتمال سر بر آوردن کشمکش‌هایی از درون شکاف‌های اجتماعی - سیاسی در آینده وجود دارد.

بنابراین شکاف‌های اجتماعی، هنگام فعال شدن، نیروهای واگرا در درون نظام سیاسی و اجتماعی را تقویت می‌کنند. در جوامعی که چند پارگی‌های اجتماعی، آن هم به صورت آشتی‌ناپذیر

وجود دارد، امکان حصول به توسعه سیاسی که متضمن افزایش مشارکت و رقابت سیاسی مستمر باشد بسیار ضعیف است. البته شاید بتوان گفت که نیل به سازش و نزدیک شدن مواضع در این گونه چند پارگی‌ها خود مستلزم دورانی از کشمکش، ستیز و سلطه است تا تجربه همزیستی به دست آید. اگر چند پارگی‌های اجتماعی را عامل بیماری (بحران) در درون نظام اجتماعی به حساب آوریم، می‌توان گفت که شرط سلامت بیمار شدن نیز هست. بدنی که بیمار نشود ساز و کارهای دفاعی برای دفع بیماری را پیدا نمی‌کند. در مجموع شرایط بحرانی توانایی نظام‌های سیاسی برای حفظ و تطبیق خود با شرایط جدید را افزایش می‌دهد. آنچه در این میان مهم است مدیریت بحران است؛ از این رو پرسشی که مطرح می‌شود این است که چه عامل یا سازوکارهایی می‌تواند در مدیریت بحران‌های ناشی از چند پارگی اجتماعی در ایران نقش داشته باشد؟

به نظر نگارنده همبستگی‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی امکانات زیادی برای برون‌رفت جامعه ایران از بحران‌های موجود و اجتناب از وقوع احتمالات ناخوشایند را ایجاد می‌کند. آنچه در این میان از اهمیت و حساسیت تعیین‌کننده‌ای برخوردار است نقش رهبران و نخبگان سیاسی است. به نظر می‌رسد برای خروج از وضعیت پر تنش و کشمکش‌های تخصصی ضرورت دارد که این رهبران یکسری اقدامات کوتاه مدت و یکسری تدابیر درازمدت بیندیشند. آنچه در کوتاه مدت لازم است، تلاش رهبران و نخبگان سیاسی برای حصول به یک اجماع سیاسی است که بتواند به بازسازی مشروعیت و مقبولیت نظام کمک کند و شامل این موارد باشد: توافق بر سر باز نگاه داشتن فضای سیاسی و قانونمند کردن و سالم سازی این فضا، ایجاد فرصت برای مشارکت و رقابت سیاسی آرام و مسالمت‌آمیز نیروهای سیاسی گوناگون متعهد به چارچوب نظام و قوانین موجود، تلاش برای کنترل هر چه بیشتر نیروها و حرکت‌های سیاسی غیر رسمی، تلاش برای ایجاد هماهنگی در میان نهادها و ابزارهای قانون‌گذاری، اجرایی، امنیتی و قضایی. البته چنین اجماعی پیش شرط مهمی دارد و آن عزم این نخبگان و رهبران برای گفت و گو و کنش ارتباطی و تفاهمی و دست یابی به حداقلی از اشتراک ذهنی و زبانی است.

علاوه بر اقدامات فوق، به نظر می‌رسد که در دراز مدت نیاز به تدابیر و اقدامات اساسی‌تر برای نیل به همبستگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی باشد تا نیروهای واگرا تا حدودی خنثی شوند. از جمله این تدابیر می‌توان به این موارد اشاره کرد: نخست، تدوین و اجرای سیاست‌های ادغام اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و تحکیم پیوند، علایق و منافع میان بخش‌های مختلف جامعه به ویژه اقلیت‌های قومی و مذهبی با مرکز که لازمه این امر افزایش توانایی‌های تلفیقی نظام سیاسی است؛ دوم، ایجاد نوعی ثبات و آرام سازی سیاسی از طریق فرآیند مردم سالاری در سطح کل کشور و فراهم

کردن شرایط مشارکت سیاسی بخش‌های گوناگون، به ویژه اقلیت‌ها چه در ساختارهای سیاسی محلی و یا ملی که لازمه این امر افزایش قابلیت‌های تنظیمی نظام سیاسی است، سوم، بسط نهادهای مشارکتی اجتماعی و سیاسی چه در سطح محلی و چه در سطح ملی و برقراری ارتباطات بیشتر میان نهادهای مشارکت ملی و محلی. این در صورتی است که از پیش بر سر نظام سیاسی، قانون اساسی و ترتیبات مربوط به توزیع قدرت در بین بخش‌های مختلف جامعه توافق حاصل شده باشد؛ چهارم، کاهش اعمال تبعیض‌های مذهبی و قومی توسط حکومت مرکزی و فراهم کردن شرایط و امکانات بیشتر جهت دستیابی این اقلیت‌ها به فرصت‌های حیاتی (اشتغال، آموزش و ...); پنجم، بسیج منابع موجود داخلی و بهره‌برداری از منابع خارجی برای مهار بحران‌های اقتصادی، به ویژه تورم و بیکاری که این امر مستلزم افزایش قابلیت‌های شناسایی و استخدامی نظام سیاسی است؛ ششم، متوازن کردن توزیع منابع چه در سطح اقشار و گروه‌های اجتماعی و چه در سطح بخش‌های اقتصادی و چه در سطح مناطق مختلف کشور؛ هفتم، ایجاد تعادل بیشتر در فضای اجتماعی و فرهنگی از طریق بازسازی و تعدیل نگرش‌های افراطی در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی؛ هشتم، بازنگری در ساختار و روابط میان نهادهای حکومتی و نیز تعدیل عدم توازن موجود در قدرت و اختیارات این نهادها و نیز اصلاح و رفع تداخل و ابهامات موجود در روابط میان آنها از طریق بازبینی در قوانین موجود؛ نهم، تسریع روند تنش زدایی در روابط خارجی و حل مسائل و تنش‌های موجود میان ایران و سایر کشورها تا از این طریق هم از دخالت‌های احتمالی عوامل خارجی و هزینه‌های ناشی از آن کاسته شود و هم امکان جذب منابع خارجی به ویژه برای حل سریع‌تر مسائل اقتصادی فراهم شود؛ دهم، حرکت به سمت توازن سیاسی میان نیروهای اصلی معارض. تداوم چنین توازنی نه تنها از لحاظ عملی محدودیت‌های بیشتری برای اعمال خشونت رسمی ایجاد می‌کند، بلکه زمینه مناسب‌تری برای رشد گرایش‌های ضد خشونت در میان نیروهای درگیر و تمایل بیشتر آنها به سوی تساهل سیاسی فراهم می‌کند؛ یازدهم، ایجاد زمینه لازم برای ایجاد تشکل‌های صنفی و طبقاتی مستقل از دولت که بیانگر و پی‌گیر خواست‌های اصناف و طبقات اجتماعی باشد؛ دوازدهم، نهادینه کردن کشمکش‌های درون هیأت حاکمه از طریق پذیرش تکثر و ایجاد جناح‌های بادوام و نیز احزاب متعدد و پایدار، حتی اگر این احزاب نماینده تمام گروه‌های عمده اجتماعی نباشند، می‌توانند گونه‌ای از کشمکش‌های کارکردی و رقابتی (غیر تخصصی) را در درون نظام سیاسی به نمایش بگذارند.

علاوه بر رهبران و گروه‌های حاکم، شخصیت‌ها و نیروهای سیاسی بیرون از حاکمیت نیز نقش مهم، مؤثر و گاه تعیین کننده‌ای در روند تحولات آینده کشور خواهند داشت. تجربه تاریخی نشان

می‌دهد که کم هزینه‌ترین و مطمئن‌ترین راه برای تحقق برنامه‌ها، اصلاحات، آرزوها و آرمان‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، دگرگونی‌های آرام و تدریجی است که لازمه آن بردباری همه نیروهای سیاسی است. در صورت غفلت این نیروها از تجربیات تاریخی و افتادن آنها در دام خیال‌پردازی‌ها، خود بزرگ بینی‌ها، تکروری‌های سیاسی و نادیده گرفتن ترکیب و وزن واقعی نیروهای اجتماعی و سیاسی موجود، ضمن آن که این نیروها به ورطه انفعال یا انتحار سیاسی کشانده می‌شوند، به احتمال زیاد روند اصلاحات در ایران باز هم با اختلالاتی مواجه خواهد شد. آنچه مسلم است این که سازش به سرعت ستیز و کشمکش ایجاد نمی‌شود، به ویژه اگر بین بخش‌های مختلف وجوه مشترک اندک باشد. روی هم رفته وجود تعارض و چند پارگی‌های آشتی‌ناپذیر یکی از موانع عمده توسعه ملی است. توسعه مستلزم این است که حداقل گروه‌های حاکمه خطرات ناشی از چند پارگی‌ها برای روند توسعه را به وضوح دریابند و به ویژه در سطح زندگی سیاسی و حکومتی حتی المقدور خود را در ورای چند پارگی‌ها قرار دهند و یا به عبارت دیگر، حکومت را وابسته به یکی از پاره‌های اجتماعی نسازند.

پی‌نوشت‌ها

1. Lipset and Rokkan (eds.), *Party Systems and Voter Alligments* (New York: Free Press, 1967).

۲. حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی (تهران: نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۷۸) ص ۹۹.

۳. همان، ص ۱۰۰.

۴. به نقل از: ابوالفضل دلاوری، بررسی ریشه‌های خشونت و بی‌ثباتی سیاسی در ایران (رساله دکتری) - (تهران:

دانشگاه تهران، ۱۳۷۸) ص ۷۰.

۵. حسین بشیریه، پیشین، ص ۹۹.

۶. ابوالفضل دلاوری، پیشین، ص ۷۸.

۷. ر.ک:

Lewis Coser, "The Termination of Conflict", *Journal of Conflict Resolution*, No. 5, 1961.

۸. آلن بیرو، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی (تهران: کیهان، ۱۳۶۶) ص ۶۲.

9. Lipset and Rokkan, *op.cit.*, p. 67.

۱۰. علی اصغر داودی، تأثیر شکاف‌های اجتماعی در گروه بندی و کشمکش سیاسی، رساله دکتری (تهران: واحد

علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۱) ص ۱۲۳.

11. Hooshang Amirahmadi, *Revolution and Economic Transition* (State University of New York Press, 1990) p. 6.

۱۲. ابوالفضل دلاوری، پیشین، ص ۱۴۹.

۱۳. همان، ص ۴۳۰-۴۲۹.

۱۴. سعید حجاریان، "ناموزونی فرآیند توسعه سیاسی در کشورهای پیرامونی"، راهبرد، ش ۳ (زمستان

۱۳۷۲) ص ۶۶-۶۵.

۱۵. حسین بشیریه، "انتخابات سال ۷۶ از چشم انداز مبارزات طبقاتی در ایران"، راه نو، ش ۸ (۷۷/۳/۲۳)

ص ۸

۱۶. سعید حجاریان، پیشین، ص ۶۷.
۱۷. ر.ک: مجتبی مقصودی، زمینه‌های بروز بحرانهای قومی در ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی (تهران: ۱۳۷۸) و حمید احمدی، قومیت و قومگرایی در ایران؛ از افسانه تا واقعیت (تهران: نشر نی، ۱۳۷۸).
۱۸. مرکز آمار ایران، سالنامه آماری کشور، سال ۱۳۶۸.
۱۹. علی رشیدی، "تحولات اقتصادی ایران در دوره پس از انقلاب اسلامی (۱۳۶۱ - ۱۳۵۸)": اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۶۶ - ۶۵ (بهمین و اسفند ۱۳۷۱) ص ۷۸ - ۸۴.
۲۰. فرامرز رفیع پور، توسعه و تضاد: کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران (تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ ۲، ۱۳۷۷) ص ۱۲۷.
۲۱. همان، ص ۱۲۹.
۲۲. ر.ک: مهرانگیز کار، حقوق سیاسی زنان ایران (تهران: روشنگران، ۱۳۷۶) و همو، مشارکت سیاسی زنان، موانع و امکانات (تهران: روشنگران، ۱۳۷۹).
۲۳. مهرانگیز کار، پیشین، ص ۳۵.
۲۴. دفتر نشر آثار امام خمینی (گردآوری)، جایگاه زن در اندیشه امام خمینی (تهران: مؤسسه تنظیم آثار امام، ۱۳۷۲) ص ۶۷.
۲۵. همان، ص ۷۱.
۲۶. همان، ص ۷۶.
۲۷. سالنامه آمار ایران، سال ۱۳۷۸.
۲۸. در کتابی با عنوان "کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین" که علیه کنترل جمعیت به تحریر در آمده و انتشارات حکمت در چهارده هزار نسخه و ۳۷۵ صفحه منتشر کرده است، نویسنده ضمن شدیدترین حملات به طرفداران کنترل جمعیت، آنها را عامل استکبار جهانی برای نابودی مسلمانان معرفی کرده است:
۲۹. علی ربیعی، جامعه‌شناسی تحولات ارزشی (تهران: فرهنگ و اندیشه، ۱۳۸۰) ص ۱۱۴.